

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم حضور آقایان که صحبت شد در بحث علم اجمالی.

مقدماتی را از مرحوم آقاضیاء و نائینی و خود مرحوم آقای خویی خواندیم. مرحوم آقاضیاء بحث در بحث علم اجمالی را بردند روی مقام به قول خودشان مقام اثبات. و بحث مقام ثبوت به اصطلاح یا فی نفسه را در مقدمات گفتند.

در مقام اثبات ایشان و مرحوم نائینی و دیگران دو بحث مطرح کردند، دیروز عرض کردیم؛ یکی مسئله موافقت قطعی، یعنی جمیع اطراف را ترک کند. اگر شبهه تحریمی است. اگر احتمال حرمت است. جمیع اطراف را ترک بکند که آیا واجب است موافقت قطعی یا نه. دوم، حرمت مخالفت قطعی؛ اینکه می تواند همه اطراف را انجام بدهد یا یکی مثلاً؛ اگر گفتیم یکی را می تواند انجام بدهد، معلوم می شود مخالفت قطعی حرام نیست. اما اگر گفتیم که باید همه اطراف را ترک بکند، مخالفت قطعی حرام می شود.

پس بحث در این بود در حرمت مخالفت قطعی، که آیا می تواند یک طرف را انجام بدهد؛ و نه باید همه اطراف را ترک بکند. و وجوب موافقت قطعی به این معنا که ترخیص در یکی نمی شود، و باید کل اطراف را هم ترک بکند.

این را این طوری مطرح کردند. مرحوم استاد مثل مرحوم آقاضیاء بحث ثبوتی را مقدماتاً نیاوردند. بحث ثبوتی را در خود متن بحث آوردند. لذا مرحوم استاد فرمودند چهار بحث است. این چهار بحث ایشان این طوری است دیگر. دو تایش ثبوتی است دو تا اثباتی. در آن ثبوتی ها هم وجوب موافقت قطعی و حرمت مخالفت قطعی. شد چهار تا. این که ایشان گفته یدور الکلام فی مقامات اربعه؛ چهار تا مقام را ایشان به این لحاظ.

یک دفعه بحث کردند مقام اول، جعل حکم ظاهری فی تمام الاطراف. یعنی به اصطلاح حرمت مخالفت قطعی ندارد. وقتی می گویم جعل در تمام اطراف، یعنی به اصطلاح حرمت مخالفت قطعی، می شود همه اطراف را انجام داد، پس مخالفت قطعی هم اشکال ندارد. چون علم اجمالی است بنابراین علم واضح نیست، می شود همه را انجام داد. این مقام اول. البته ثبوتاً. در تمام افراد ثبوتاً. این مقام اول ایشان.

خب اشکال ما هم دیروز عرض کردیم اصلاً بحث ثبوتی به آقاضیاء هم اشکال کردیم. بحث ثبوتی در این جور موارد معنا ندارد. مضافاً به اینکه مشکلات دیگر هم داشت که دیگر فعلاً تکرار نمی‌کنیم.

بحث دوم که مقام ثانی ایشان است، بحث سوم داشت که ای کاش این سوم را دوم می‌کرد. شمول دلیل ظاهری، دلیل وقتی می‌گوید مقام اثبات. که این مقام سوم ایشان است. مقام رابع بحث در شمول ادله، یعنی آن برای حرمت مخالفت، این هم برای وجوب موافقت. پس ایشان چهار تا بحث مطرح فرمودند. مرحوم آقای خویی روی بحث را در علم اجمالی اینجوری قرار دادند. یک بحثش در جواز مخالفت قطعی، یعنی عدم حرمت مخالفت قطعی ثبوتاً. این مقام اول. مقام دوم عدم وجوب موافقت قطعی. آن مخالفت بود، این موافقت. موافقت قطعی لازم نیست، مخالفت قطعی حرام است، اما موافقت قطعی لازم نیست. این هم ثبوتاً. این مقام ثانی ایشان. مقام سوم ایشان همان مقام اول است اثباتاً. چهارم هم همان دوم است اثباتاً.

پس ایشان چهار مقام در ما نحن فیه قرار دادند. بحث را اینجوری. انشاء الله روشن شد؟ ایشان بحث را به چهار مقام کشیدند. آن وقت فرقیان با نحوه بحث مثل آقاضیاء این طوری است. آقاضیاء این دو تا ثبوت را انداختند توی مقدمه. اثبات را در بحث کشیدند. مرحوم آقای خویی ثبوت هم آوردند در خود بحث. لذا شده چهار مقام. یعنی فرقیان با آقاضیاء فقط در نحوه تقسیم بندی بحث است. مثلاً عرض می‌کنم، اما مفادش یکی است، فقط این یک جور آورده آن یک جور. لذا ابتدائاً خیال می‌کنند مثلاً نحوه بحث عوض شده. نه عوض نشده همان است.

پس بحث اول ایشان عدم حرمت مخالفت قطعی. آیا مخالفت قطعی حرام است یا نه؟ این بحث اول. لکن ثبوتاً. این مراد وقتی می‌گوییم مخالفت قطعی، یعنی ترخیص در جمیع اطراف؛ رجوع به اصول در جمیع اطراف. مانعی ندارد در جمیع اطراف اصالة الطهاره یا استصحاب طهاره، همان مثال معروف جاری بکنیم. این ثبوتاً یعنی با قطع نظر از لسان روایات.

بعد ایشان فرمودند که نظر خود مبارک ایشان این است که اگر اصول مثبت باشد، جاری می‌شود، اما اصول نافیه جاری نمی‌شود فی نفسه. این خلاصه نظر مبارک ایشان.

نظر دوم ایشان، البته ایشان بله، در جمیع اطراف هم اشکال ثبوتی دارند به خاطر اینکه ترخیص در بحث. مقام ثانی فی امکان جعل حکم الظاهری در بعضی از اطراف و عدمه. این وقتی گفت بعضی از اطراف البته مراد ایشان مقام ثبوت است.

والمعروف بینهم امکان ذلک، ممکن است بعضی از اطراف؛ چون علم دارد یکی، هر دو را که علم ندارد. وانه لا مانع منه بحسب مقام الثبوت، این مقام ثبوت. آن اشکالی هم که ما کردیم که جای مقام ثبوت نیست اینجا. آن هم اشکال هم به همین بر می گردد.

ولذا قالوا ان العلم الاجمالي ليس علة تامة لوجوب الموافقة القطعية؛ این بحث دوم در موافقت قطعی است. این علت تامة، ایشان ليس علة تامة، این را غالبا تعبیر کردند مقتضی لوجوب، علت تامة نیست، مقتضی است. حالا تعبیر...

عرض کردیم این تعبیری است که در کتب اصول متأخر ما رایج شده؛ یعنی به جای این یعنی آن تقسیم بندی از آن لحاظ هم این بود. یعنی همین بحث که آیا مقتضی است یا علت تامة است. نسبت به موافقت قطعی بعضی قائلند علت تامة است مثل مرحوم آقا ضیاء. بعضی هم قائلند که مقتضی است. یعنی می شود ترخیص بیاید، ترخیص یکی اشکال ندارد، دو تایش اشکال دارد.

بعد فرمودند و ذهب صاحب الكفاية وبعض الاساطين من تلامذته، ظاهرا مسلم آقا ضیاء است. من نشد اخیرا کلمات مرحوم آشیخ محمد حسین را بینم؛ چون از شاگردان معروف مرحوم صاحب کفایه آقا ضیاء و آشیخ محمد حسین نائینی، آشیخ عبد الکریم حائری و دیگران.

و من تلامذته الى استحالة ذلک و ذکرافی وجه ذلک امرین؛ ایشان دو تا امر نقل می کنند. آقایان مراجعه کنند. البته این ادعای ملازمه شد بین جعل حکم ظاهری فی بعض الاطراف و جعله، یعنی اگر ما گفتیم حرمت مخالفت قطعی ثابت است، حتما وجوب مخالفت هم ثابت است. این علم تأثیر داشته باشد در هر دو دارد، نداشته باشد هم در هر دو ندارد. اگر گفتیم در یک طرف اجازه بدهد، معنایش این است که در طرف دوم هم باید اجازه بدهد. اگر گفتیم در دو طرف نمی تواند اجازه بدهد، در یک طرف هم نمی تواند. این یک دعوای به قول ایشان ملازمه.

و مراد این است که در بحث علم اجمالی تفکیک بین دو تا درست نیست. یا هر دو مجاز است انجام بدهد یا هر دو مجاز نیست انجام بدهد. یکی را انجام بدهد نمی شود. این به تعبیر ایشان.

البته ایشان یک وجهی نوشتند و متعرض شدند. و خلاصه اش این است که بله، لافرق بین العلم الاجمالي و التفصيلي، در انکشاف واقع بهما؛ انما الفرق بينهما فی ناحية المعلوم لا من ناحية العلم و الانکشاف؛ البته این مطلبی را که ایشان به صاحب کفایه نسبت داده، بعد هم فرموده الثانی ما ذکره بعض الاساطين، که مراد آقا ضیاء است اینجا نقل کرده از نهاییه الافکار. درست است این مطلب، اما ظاهرا یکی باشد. فکر نمی کنم دو تا باشد.

خلاصه نظر اینها این است، خلاصه نظر ۱۰:۰۵ بینید شما وقتی می گوید علم اجمالی، اجمال به چه لحاظ است؟ اجمال در کجاست؟ علم شما اجمال دارد، ابهام دارد، یا نه؟ مرحوم آقا ضیاء می گوید علم اجمال ندارد. علم اجمالی و تفصیلی مثل هم هستند و هیچ فرقی با هم ندارند. شما فهمیدید یک قطره خون افتاد در یک اناء، فهمیدید یک قطره خون افتاد در دو تا اناء؛ در یکی، در ناحیه علم شما ابهامی که ندارد. شما علم تفصیلاً دیدید دیگر قطره خون را دیدید فرقی نمی کند.

انما الکلام این است که نمی دانید طرف این کدام یکی است، معلوماتان ابهام دارد. این ابهام شما در معلوم است نه در علم. خوب دقت بکنید. این ابهامی که شما دارید، از ناحیه معلوم است. اینکه می گویند علم اجمالی است، یعنی علم ابهام دارد، العلم الاجمالی معلومه؛ این به اصطلاح وصف به حال متعلق است، خود علم که اجمال ندارد. این از ارکان تفکر مرحوم آقا ضیاء است.

آقای خوبی دو تایش را آورده، حالا ما یکی می کنیم. خیلی فرق نمی کند. خلاصه حرف این است که در علم اجمالی شما با علم تفصیلی هیچ فرقی نمی بینید.

س: اگر معلوم مجمل باشد چطور متصف به معلومیت می شود؟

ج: خب معلوم شماست اصابعه قطره معلوم است. این که خون به یکی از این اناء رسید، به لحاظ رسیدن خون و علم شما به اصابعه خون و علم شما به تکلیف وجوب اجتناب فرق نمی کند، در هر دو هست. تأمل بفرمایید. مرحوم آقا ضیاء می گوید شما وقتی که علم اجمالی دارید، علم اجمالی شما خود علم، ابهام ندارد. حالا من یک نکته دیگری عرض بکنم. مثلاً من باب مثال مثلاً شما می گوید اگر من می دانم من باب مثال می خواهم بگویم، در این صندوقچه مثلاً، یا پارچه هست یا طلا من باب مثال. اما آن وقت شما می گوید نمی دانم، می دانم یا این. اگر شما باز کردید، نه طلا بود نه پارچه، کتاب بود؛ این علم اجمالی نیست. خوب دقت کنید. فرقی این است. چون اینجا نیامده آقای خوبی نقل نکرده. این را ظاهراً در تقریراتشان نیامده، از آقای بجنوردی شنیدم.

شما اگر در اینجا خوب دقت کنید وقتی که علم اجمالی شما برداشته می شود، اصلاً گاهی اوقات معلوماتان غیر از آن است که در علم اجمالی است. ایشان می خواهد بگوید این علم اجمالی نیست. این مثال را دقت بکنید. این که شما می دانید در این صندوق یا پارچه است یا طلا؛ بعد در صندوق را باز می کنید می بینید کتاب است. این علم، مشکل دارد. این علم اینجا اشکال دارد. این علم شما اشکال دارد. دقت کنید.

اما اگر شما در صندوق را باز کردید، لباس بود، یا در صندوق را باز کردید، طلا بود. این با علم شما تنافی ندارد. دقت بکنید. ایشان می گوید علم اجمالی مثل اینکه فرض کنید یک خانه ای آنجا هست، دو تا خانه هست، در یکی زید است در یکی عمرو. یکی می آید شبی بیرون، شما تشخیص نمی دهید زید است یا عمر است. شب فرض کنید اول صبح هنوز هوا روشن نشده. بعد که هوا روشن شد، شما یک هیכלی از دور می بینید، دوران امر بین زید و عمرو دارد. خوب دقت کنید. بعد که نزدیک می شود می بینید این زید است. این با علم تفصیلی شما هیچ فرقی نکرده است. آن علم شما این بود یا زید است یا عمرو است. آقا ضیاء حرفش این است که در ناحیه علم، من، البته آقای خوبی دو تا قرار داده؛ به نظر من یکی است. در ناحیه علم با آن معلوم هیچ فرقی نکرد. یعنی مثل به قول ایشان یک تعبیر دیگر دارد نمی دانم در تقریراتش آمده یا از مرحوم استاد شنیدیم؛ مثل این که فرض کنید شما یک هست گاهی یک مجسمه هست پارچه می گذارند، می خواهند بگویند به اصطلاح پرده برداری؛ پرده که بر می داریم علم شما را عوض نمی کند. آن مجسمه به حال خودش است، هیچ فرقی نمی کند. ایشان می گوید اجمال از این ناحیه است.

س: این ربطی به علم ندارد این اجمال

ج: ربطی به علم ندارد، پس علم تفصیلی است. اگر علم تفصیلی شد هم وجوب موافقت قطعیه دارد و هم مخالفت قطعیه. تفکیک چرا بدیم.

س: عنوان را من عوض کردم این طوری، این صفت، اجمال را

ج: خب ایشان آقا ضیاء همین را می گوید می گوید علم اجمال ندارد.

عرض کنم که حالا به همین مناسبت حالا می خواستیم بعد بگویم، حالا همین جا می گویم توضیحا. ما در اصطلاح آقایان انواع علم اجمالی و تفصیلی داریم. یکی نیست دیگر. مثل وجوب اجماع یا تفصیلی به قول آقایان. یک قطره مرکب این وجود اجمالی است، با این ده صفحه می نویسیم، این وجود تفصیلی آن است. علم اجمالی و تفصیلی هم همین طور است. گاهی علم اجمالی و تفصیلی در اصطلاح اصول اطلاق می شود بر این چیزی که الان مخصوصا دیگر در روانشناسی خیلی یا در روانشناسی در تحلیل روانشناسی خیلی آنالیز به قول خودشان، خیلی رویش حساب می کنند، ضمیر آگاه و نا آگاه. یعنی یک وجدان آگاه و نا آگاه.

خب ما در زندگی خودمان خیلی مطالب در ذهنمان هست اما الان توجه نمی کنیم. توجه که می کنیم آگاهی پیدا می شود. آن بودنش در ضمیر اصطلاحا در اصول آمده علم ارتکازی. رکز یعنی ثابت کردن. وقتی که انسان نیزه اش را به زمین زد و محکم کرد می گویند رکز ۱۶:۰۵

این رکزه این معنا. مرادشان از ارتکازی آن چیزی که در وجدان ما هست. اصطلاح امروزی شده ضمیر نا آگاه، وجدان نا آگاه ما. در مقابل آگاه ما؛ تفصیل یعنی آگاه. و لذا این بحثی که در کتاب اصحاب آمده که توادر بین علم معنا ندارد، چون باید ابناء لغت عرب باشد تا توادر. فرق بین دو تا علم را هم همین گذاشتند. علمی که ما داریم می خواهیم از آن استفاده توادر بکنیم آن علم ارتکازی است. بعد از اینکه توادر کردیم و مثلا به اصطلاح عدم سهل سلب و سلب و نمی دانم فلان و مقدمات به کار بردیم، علم تفصیلی یعنی علم التفاتی پیدا می کنیم.

ما الان مثلا می دانیم من باب مثال وقتی می شنویم آب، نان، مثلا میز و صندلی، یک معانی در ذهنمان؛ اما وقتی می خواهیم دقت بکنیم که دقیقا صندلی چیست. مثلا پنج تا متکا را روی هم بگذارند رویش بنشینند را صندلی می گویند یا نه مثلا من باب مثال. این که ما مراجعه می کنیم به ارتکازاتمان تا اینکه دقیقا حدود صندلی را مشخص بکنیم معنای صندلی این می شود علم تفصیلی.

این که الموقوف علیه الموقوف علیه نه در کفایه؛ یکی علم اجمالی است یکی تفصیلی. مراد از اجمال و تفصیل در آنجا ارتکازی و غیر ارتکازی، ارتکازی و التفاتی، می شود گفت، به آن ضمیر آگاه و نا آگاه می شود گفت؛ وجدان آگاه و نا آگاه؛ آن مراد از اجمال و تفصیل، آن التفات و آگاهی است. اینجا مراد معنای دیگری است. انشاء الله روشن شده باشد.

پس یک معنای اجمال و تفصیل این است. این مراد نیست در بحث تجزیه علم اجمالی.

بحث دوم در اجمال و تفصیل شبیه همان وجود اجمالی و تفصیلی است. که مثلا یک قطره مرکب منحل می شود مثلا به صد سطر، دویست سطر، پانصد سطر، این هم یک نحوه اجمال و تفصیل. این در اینجا به این معناست؛ شما می گوید زید پسر عمرو است. ببینید، این یک وجود علم اجمالی پیدا می کند. بعد می بینید در شجره نامه عمرو چه کاره است و پدرش چه کاره است و زنش چه کاره بوده و نسب زنش چیست؛ شما اینها را پیدا می کنید. اینجا اجمال و تفصیل است. اینجا هم یک نحوه اجمال و تفصیل است. وقتی می گوید زید پسر اوست این اجمال است. وقتی می روید بررسی می کنید تفصیل است.

و کذلک ما در عرف از این نحو زیاد داریم. البته در اصطلاحات اصولی آمده: تضمن، التزام، مطابقه؛ ما عرض کردیم اینها را نمی شود به تضمن و التزام یا مطابقه درست کرد. این حقیقتش این است که در زندگی ما الفاظ در آن حد کتاب لغت معنا نمی دهند. در زندگی ما کم و زیاد پیدا می کنند. مثلا فرض کنید لفظ عاشورا، لفظ عاشورا فقط دهم، دهم ماه؛ اما این عاشورا به حسب تمدن و به حسب فرهنگ و به حسب جامعه و مذهب و خصوصیات، اینها معنا پیدا می کند. عاشورا پیش یهود یک معنا می دهد، پیش ما یک معنای دیگری می دهد. باز

نزد اهل سنت یک معنای کوچکی است؛ بین شیعه یک معنای خیلی وسیعی است. شما عاشورا را یک مدلول تصویری می دانید دیگر؛ یک مفرد. اما همین عاشورا را اگر یک شیعه بخوانند بنویسد ممکن است یک شیعه یک کتاب پانصد صفحه ای بنویسد. این را اصطلاحا البته این در مباحث اصول به کار برده شده، که خیلی از مباحث تحلیلی اصولی در حقیقت راجع به این است. لکن از این غالباً در اصول طبق همان تصویری که در منطق داشتند، به انحاء دلالات تضمینی و مثلاً التزامی و اینها به کار می رود. مثل همین بحث مقدمه واجب، شاید دیده باشید در معالم هم هست. که دلالت وجوب یک شیء بر وجوب مقدمه آیا مطابقی است یا تضمینی یا التزامی.

ما توضیح دادیم آن مطابقه یا تضمن و التزام در امور واقعی هم متأثر است اصلاً. مثل آتش، دلالت دود بر آتش. ما نحن فیه یک امر اعتباری است. این یک دلالت آن جوری نیست. اصلاً آن الفاظ را به کار نبرند. نمی دانم چرا این الفاظ را به کار می برند در اصول؟ آنها را به کار نبرند، آنها به درد اینجا نمی خورد. ما این را اسمش را گذاشتیم دلالت مباشر؛ امروزی ها چه می گویند دایرکتیو به اصطلاح؛ مستقیم، صریح، واضح، دلالت اولی. و یک دلالت استبطانی؛ استبطان به این معنا یعنی استبطان در اصطلاح ما شامل تضمن و التزام در اصطلاح؛ ما می گویم الفاظ دارای معنی ولو ظاهرش اجمالی است مثل عاشورا، لکن مستبطن یک معنای بسیار زیادی است البته بین شیعه. مستبطن معنای خاصی است بین یهود؛ مستبطن معنایی است به سنی ها. سنی ها از عاشورا آن معنا را نمی فهمند. الان شیعه ها فرض کنید از عمر آن معنا را نمی فهمند که سنی ها می فهمند. سنی ها یک چیزی می فهمند. این نه تضمن است نه التزام است. این یک نحوه استبطان است در واقع.

س: این التزام و اینها از اقسام وضع است دیگر. خب وضع هم همان اعتبار است دیگر، چه فرقی می کند

ج: نه قبول نداریم. ما التزام و تضمن را از انواع دلالت واقعی می دانیم. مثلاً دود دلالت می کند بر آتش و دود دلالت می کند بر حرارت.

س: مخالف چیز است، دلالت وضعیه می دانند دیگر

ج: چرا می دانم گرفتند، اما این خلاف ظاهر است. صحیحش این است که آن دلالت را بگذارند در امور تکوینی. در امور اعتباری و وضعی نگویند.

پس ما یک اجمال و تفصیل به این معنا داریم. روشن شد؟ شما وقتی می گوید عاشورا، تفصیلش در وجدان شیعی غیر از تفصیلش در وجدان یهودی است یا در وجدان مسیحی؛ یا در فهمی است که سنی دارد. این فرض کنید واقعیتش هم همین طور است. تصویری که اهل سنت از عایشه دارند ما اصلاً در زندگی مان از خانم به این معنا نداریم. تصویری که ما از حضرت زهرا (س) داریم سنی ها از همچنین خانومی

ندارند. اصلاً دو تا استبطان است. آنها یک تصور خاصی از عایشه دارند که ما شخصیتی مرادف او در تفکرات شیعی مثل عایشه نداریم. ما باز تفکراتی از حضرت زهرا (س) داریم که آنها مشابهش را ندارند. اهل سنت ندارند. حالا به قول ایشان یا اسمش را بگذارند تضمن و التزام؛ به نظر ما استبطان شاید بهتر باشد.

پس مراد از علم اجمالی و تفصیلی گاهی این است. این هم اینجا مراد نیست. روشن شد؟ این در حقیقت مثال همان قطره مرکب و البته در امور واقعی است، در امر واقعی، این در مقام علم است. مثل قطره مرکب و همان قطره مرکب می شود مثلاً سیصد سطر؛ این اجمال و تفصیل، یعنی اجمال، یعنی جمع مقام به قول جمعی، بعد مقام نشر است، مقام تفصیل است، این بحث اینجا هم مراد نیست. روشن شد؟ اینجا هم مراد از علم اجمالی نیست.

البته نمی خواستم اینجا بگویم می خواستیم بعد در آخر امر بگویم. پس یک اجمال و تفصیل سومی داریم. این که آفاضیاء می گوید این اجمال و تفصیل غیر از آن است. آن اجمال و تفصیل اولی التفاتی و غیر التفاتی است؛ این اجمال و تفصیل یعنی علم ما در یک نقطه جمع شده، گفت العلم نقطة واحدة کثرة الجاهلون؛ این نقطة واحدة این اجمال و تفصیل این هم مراد نیست اینجا. روشن شد مراد اینجا؟ مراد در ما نحن فیه یک علمی است که اجمال نیست، علم تفصیلی است. ما دیدیم قطره خون افتاد؛ حالا این قطره خون در یک ظرف افتاده باشد یا دو ظرف؛ چه فرقی می کند؟ در ناحیه علم که فرقی نکرد. آن که ما دیدیم یک قطره خون افتاد، تا قطره خون دیدیم وجوب اجتناب آمد. حالا می خواهد در یک اناء بیافتد یا دو اناء. چه فرقی می کند؟ فرقی در این جهت نمی کند. روشن شد چه می خواهیم بگویم؟ این که آفاضیاء قدس الله نفسه خیلی اصرار دارد علم اجمالی مثل علم تفصیلی است. و لذا می گوید اگر رفع ابهام شد، چیز جدیدی به شما، این نکته را دقت کنید. چیز جدیدی به شما اضافه نمی شود. مثل آن مثال صندوقی که توش یا طلا یا لباس است، بعد باز می کنید توش فرض کنید کتاب در می آید نیست. اصلاً یک چیز دیگری در می آید. علم شما با معلوم فرق می کند. نه اینجا مثل این است که یک نفر دارد می آید، یا زید است یا عمرو است، تشخیص داده نمی شود. نزدیک تر که می آید می بینیم زید است یا می بینیم عمرو است. این علم اجمالی اینجا است در اینجا. در مقام رفعش هم رفع علم یعنی نه اینکه ما یک جهلی داشتیم تبدیل به علم شد. نه، مثل اینکه حد و دش واضح شد. یعنی به اصطلاح خودشان می گویند در طلوع فجر که می شود یواش یواش، کسی را که از دور می بینیم، ملامحش روشن است که مثلاً مرد است مثلاً، یا مرد نیست که مثلاً بزرگ است بچه نیست مثلاً. اما خصوصیات می ماند، نمی داند این خصوصیاتش زید است یا

عمر و است. خوب دقت بکنید. زید است یا عمرو است. این هوا که روشن تر می شود، آن وقت چه می شود؟ آن چهره ملا محشان، می گوید علم اجمالی از این قبیل است.

س: خب این همان معنای دوم می شود که

ج: نه، نیست.

س: معنای دوم هم عاشورا را به صورت

ج: نه مفهوم دارد عاشورا مفهوم ۲۵:۵۴ ندارد که. من عرض کردم البته با آن دومی اشتباه... روشن شد معنای علم اجمالی؟

شما در اینجا وقتی که می آید نزدیک، همان است، عوض نشده، خوب دقت بکنید. مثلاً آمد نزدیک شما می گوید عه این معلوم شد گوسفند است. این نیست، علم اجمالی این نیست. حالا که آمد نزدیک معلوم شد گوسفند است مثلاً، معلوم شد گوساله است. نه علم اجمالی این نیست. حالا که آمد نزدیک همان صورت ذهنی شما محدود تر می شود، روشن تر می شود.

س: اجمال را یا باید در علم بدانیم یا در معلوم؛ دیگر خارج

ج: اجمال در معلوم است. در علم هیچ اجمال نیست.

س: در معلوم که نمی شود هم جمع بشود علم و هم بشود اجمال. این دو تا صفت که با هم جمع نمی شوند.

ج: علم تفصیلی است. و لذا خوب روشن شد؟

آقای خوبی هم می خواهد با ایشان در این جهت استفاده و اشکال بکند. حرف آقا ضیاء این است. چون حرف آقا ضیاء و آخوند درست به نظر من در کلمات مرحوم استاد روشن نشده است. حرف مرحوم آقا ضیاء این است، حرف اصلی آقا ضیاء، که علم اجمالی و تفصیلی هیچ فرقی با هم ندارند در ناحیه علم. یک نحو است. شما یک قطره خون دیدید، در هر دو هست، این اصابعه کرد، در هر دو هست، تا قطره خون دیدید، وجوب اجتناب در هر دو هست. فقط اجمالش کجاست؟ در یکی خورده مثلاً به یک اناء، در یکی خورده به احد الانائین؛ اجمالش فقط در این است.

و لذا مرحوم آقا ضیاء حرفش این است؛ اگر شما گفتید ترخیص در یک جهت، باید بگویید ترخیص در دو جهت هم می آید. اگر گفتید ترخیص به اصطلاح در یک جهت جاری نیست، در دو جهت هم، هیچ فرقی با هم نمی کند. مطلبی که ایشان از کفایه نقل کردند درست

است. اینها ملازمه می دانند. چون اصلا معتقدند علم اجمالی با علم تفصیلی هیچ فرقی ندارد. انما الفرق در معلوم است. به ناحیه علم... العلم الاجمالی معلومه، معلومش اجمالی است. مثل اینکه آقایان می نویسند الخبر الواحد؛ خبر واحد مراد این نیست که خبر یکی است؛ الخبر الواحد الراوی، راوی اش یکی است نه این که خود خبر. بحث تعدد خبر نیست. بحث تعدد راوی است. اگر راوی خبر یکی بود، می گویند خبر الواحد.

و لذا کرارا عرض کردیم صحیحش این است که بگوییم خبر الواحد نه الخبر الواحد؛ به نحو اضافه گفته بشود. صحیحش آن است. نه اینکه خبر یکی باشد دو تا باشد. نه مراد این است که راوی یکی باشد متعدد باشد. این اصطلاحی است.

علم اجمالی هم به این معناست. لذا مرحوم آقاضیاء می گوید علم اجمالی هیچ فرقی نمی کند با علم تفصیلی. رفع جهل هم نیست؛ توضیح آن صورت ابهام است. روشن شد؟ نه اینکه، مثلاً شما الان نمی دانید سیگار حرام است یا نه؛ به ادله مراجعه می کنید، معلوم می شود حرام است، به ادله مراجعه می کنید معلوم می شود حرام نیست. این رفع جهل است. دقت بکنید. این شبهه بدویه این رفع جهل است.

آیا در علم اجمالی هم رفع جهل است؟ حرف آقاضیاء؛ نمی دانم حالا چون من الان تازگی نگاه نکردم. دیروز خواندم نهاییه الافکار را اما به دقت نخواندم. نمی دانم آقاضیاء این مطلب را در نهاییه دارد من در ذهنم هست یا از آقای بجنوردی شنیدم تقریب کلمات ایشان. چون این بحثها را ما خدمت آقای بجنوردی بودیم.

علی ای حال کیف ما کان حرف آقاضیاء این است؛ نمی دانم انشاء الله روشن شد. ما اگر در علم اجمالی علم ما روشن شد، این رفع جهل نیست. مثل شبهه بدویه؛ شما نگاه بکنید در شبهه بدویه؛ می گوید سیگار کشیدن یا حرام است یا حرام نیست. درست شد؟ به ادله مراجعه می کنید در می آورید حرام است، ادله لا ضرر می گوید حرام است. یا به ادله مراجعه می کنید در می آورید که حرام نیست. اینجا رفع جهل است. خوب دقت بکنید.

اما وقتی نمی دانید اداء دست راستی یا دست چپی نجس است، بعد که برایتان روشن شد، رفع جهل نیست، هیچ فرقی نکرده. خوب دقت کنید حرف آقاضیاء را. می گوید در ناحیه علم فرق نکرده، چون شما دیدید، این مثال، شما دیدید قطره خون افتاد، در ناحیه علم هیچ فرقی نکرد. حالا تشخیص دادید ظرف دست راستی، خب دست راستی باشد. علم شما عوض نشد، کاری نشد که. رفع جهل نشد. آن صورت مبهم واضح شد. مثل صورتی را که شما صبح هنوز هوا روشن نیست می بینید. ۳:۴۱ صورت تشخیص می دهید؛ بعد که نزدیک

می آید می بینیم بله زید است، یا نزدیک می آید مثلا می بینیم عمر است. این از این قبیل است. این از قبیل نمی دانم سیگار حرام است یا حرم نیست؛ این از آن قبیل نیست. اینجا رفع جهل است. اینجا رفع جهل نیست، اینجا وضوح امر است.

و لذا اگر معلوم شد زید است، این عین همان صورتی است که در ذهنتان بود. اگر معلوم شد که دست ظرف دست راستی است، این عین همان علم است، هیچ فرقی نمی کند، چیز جدیدی نیست. ابهامی که بود برداشته شد.

س: رفع جهل نسبت به عدم خصوصیات نمی توانیم بگوییم

ج: فایده ندارد چون آن علم تجزیه آور است خب. خصوصیات بما می خصوصیات هست.

به هر حال چون بله، ایشان دو وجه ذکر کردند. البته در این کتاب آقای خویی اگر بیاورند واضح هم هست نمی خواهد همه را بخوانیم. در صفحه ۴۰۸ ایشان نوشته: فلا مانع من جهل الحكم الظاهري على خلافه؛ این جهل غلط است، جعل باید باشد. واضح است.

حالا ایشان، من عبارت را می خوانم، حالا برای، اول عبارت کفایه اجمالا؛ انه لا فرق بين العلم الاجمالي و التفصيلي فانكشف الواقع؛ روشن شد شرحی که من دادم؟ انما الفرق بينهم من ناحية المعلوم لا من ناحية العلم و الانكشاف فان كان الحكم المعلوم بالاجمال فعليا، اگر این حکم فعلی شد، به خاطر علم، من جمیع الجهات، اینجا ظاهرا فعليا یعنی منجز باید باشد. می گویم این کلمه فعلی کمی بد استعمال شده، انصافا در کلمات علما بد به کار برده شده. یعنی بد به این معنا؛ یکی یک معنا می گوید یکی یک معنای دیگری.

امتنع جعل الحكم الظاهري على خلافه في تمام الاطراف اوفى بعضها؛ بعد می فرمایند که و ان لم يكن الحكم الواقعي، این البته حکم واقعی آورده در جایی است که شبهات حکمیه باشد.

المعلوم بالاجمال فعليا من تمام الجهة فلا مانع من جعل، اینجا جهل نوشته، جعل الحكم الظاهري على خلافه في بعض الاطراف او في جميعها. فتلخص انه في ما امكن جعل حكم الظاهري في بعض الاطراف لعدم فعلية الحكم الواقعي من جميع جهة، این فعلیت به معنای تنجز است اینجا. امکن جعل الحكم الظاهري بجميع اطرافه؛ همان هیچ فرقی نمی کند.

بعد ایشان می فرمایند و فيه، ایشان همین جور که بنده اشکال کردم اشکال کردند به کلمه فعليا. وفيه ان فعلية الحكم انما هي بفعلية موضوعه؛ عرض کردم مرحوم آقای نائینی و مرحوم استاد وفاقا لایشان، یا تطابقا با ایشان، وفاق نه تقلیدا، ایشان قائل هستند که فعلیت به

همان تحقق موضوع است. مثلاً به اینکه الان حکم وجوب نماز ظهر این لحظه‌ای که نشستم، فعلی نیست، چون الان دلوک نشده، دلوک که بشود فعلی می‌شود.

و توضیح دادیم که این مطلب اصطلاحی است و فنی نیست انصافاً. این فعلیت اصلاً ربطی به قانون ندارد. فعلیت قانون به ابلاغش است. چون قانون مادام گفته شده جعل شده در پارلمان یا مجلس یا هر جایی که هست، این هنوز فعلی نیست تا ابلاغ بشود. ابلاغ که شد فعلی است. الان قانون فعلی است، فعلیت را به معنای ابلاغ بگیرید. اگر این گرفتید پس این حکم بجهت صلاة الظهر الان فعلی است، همین الان. احتیاج نداریم بگوییم به نماز ظهر، به زوال.

و فيه ان فعلية الحكم انما هي بفعلية موضوعه بما له من الاجزاء والقيود فان نسبة الحكم، عرض کردیم حالا ایشان در اینجا دارند اشبه الشيء، در حقیقت هیچ کدام نیست چون اینها همه‌شان امور اعتباری هستند. لکن بعضی گفتند شبیه نسبت علت و معلول است؛ بعضی هم گفتند شبیه موضوع به عرض به جوهر است، نسبتشان این است. که اگر مثلاً زید آمد اکرم العالم آمد، این عالم که محقق شد، آن حکم هم محقق می‌شود مثل علت و معلول. نسبت موضوع را به حکم اینها از قبیل علت می‌دانند یا از قبیل به اصطلاح جوهر نسبت به عرض، موضوع نسبت به عرض. به این معنا.

فیستحیل اشبه شیء بنسبة المعلوم الى علته التامة؛ تسامحات است.

فیستحیل تخلف الحكم عن موضوعه؛ و الا لم یکن ما فرض موضوعاً موضوعاً و هو خلف؛ و حیثینذ فلو اراد من قوله ان الحكم الواقعی قد لا یكون فعلیاً من جمیع الجهات، ان العلم التفصیلی ماخوذ فی موضوعه؛ البته این اشکال آقای خویی درست هست به یک معنا. یعنی مثلاً آقای خویی می‌خواهد بگوید اگر بنا شد بگوییم حکم فعلی نشده چون شما علمتان اجمالی است، پس باید علم موضوعی باشد. راست است این مطلب اجمالاً هست. البته صاحب کفایه ملتزم نیست، مرحوم محقق عراقی هم ملتزم نیستند علم موضوعی باشد. و ما توضیحا کرارا عرض کردیم اگر علم در موردی موضوعی بود، دیگر علم اجمالی حجت نیست. علم موضوعی به این معنا؛ اگر گفت ملاقی البول معلوماً قطعاً، روی این عنوان، اگر علم داریم که ملاقی شده، خبر این ما نحن فيه را نمی‌گیرد. و لذا این که ایشان می‌فرماید، البته علم تفصیلی ماخوذ فی موضوعه، آن وقت موضوعی می‌شود.

کما يظهر من قوله، حالا از کفایه، ان علم به المکلف یكون فعليا، حالا من عرض کردم وارد این بحثها که آیا مراد کفایه این است یا این نیست، نمی شویم؛ چون اصلا در این بحثها که مراد... به هر حال کار به کفایه و غیر کفایه نداریم. اگر علم طریقی صرف بود، تنجیز علم اجمالی است. خلاصه اش این است. خلاصه را گوش بکنید. کار نداریم که مراد آن آقا چیست.

چرا؟ چون اگر علم طریقی صرف بود یعنی آثار روی واقع رفته. عبارت اخرای از این است دیگر. یعنی اثر رفته روی خون واقعی؛ خون واقعی را هم که من دیدم، من که خون واقعی را دیدم، پس آثار بار می شود. روشن شد؟ اما اگر اثر رفت روی خون معلوم؛ این خون معلوم نیست. پس این نکته درست است. اصل این نکته ای که آقای خوبی فرمودند.

حالا آیا مراد کفایه هم این است یا نیست، آن بحث دیگری است. وارد آن بحث نمی شویم، آقایان مراجعه کنند. چون عمر را به این حرفها تلف نمی کنیم.

آقای خوبی ظاهرا حالا اینکه از عبارت ایشان در می آید که علم موضوعیت دارد. بعید است حالا به هر حال.

بعد ایشان فیرده الاجماع و الروایات الدال علی اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل؛ عرض کردیم آقای خوبی هم سابقا نوشتند، اینجا هم دارند که ما روایاتی به این عنوان اشتراک نداریم. روایات به این عنوان داریم که خداوند برای هر مطلبی حکمی قرار داده است. این در مقابل اهل سنت که می گفتند خداوند یک عده احکام را قرار داده، بقیه را مجتهدین می رسند. بقیه را مجتهدین به آنها می رسند. روایات ما دارد که نه خداوند برای هر چیزی حکمی قرار داده.

پس طبق این روایت که خداوند برای هر چیزی حکمی قرار داده، چه مجتهد به آن برسد یا نرسد، این را می گویند مشترک بین عالم و جاهل. مراد از عالم یعنی مجتهدی که به آن رسید. جاهل کسی که به آن نرسید. این که بگوئیم روایات داریم که احکام مشترکند بین... روشن شد مراد من؟ این خیلی عبارت معروفی است که روایاتی که تدل علی اشتراک الاحکام، ما حتی یک حدیث واحد هم نداریم نه اینکه روایات. روایاتی که حالا شاید بعضی از احادیث مشعتر باشند. احادیثی که داریم با آن جو فقهی. چون آنها می گفتند احکام تابع علم است. و لذا عرض کردم کرارا و مرارا در کلمات اهل سنت علم جزو شرایط عامه تکلیف است. علم و قدرت و بلوغ و عقل؛ این چهار تا شرط عامه بود. شیعه قبول نکردند که علم جزو شرایط عامه باشد. یعنی چه قبول نکردند؟ گفتند حکم هست، شما عالم باشی یا نباشی. چون مشترک بین عالم و جاهل.

.....
پس مراد از روایاتی که تدل علی الاشتراک، آن روایاتی است که تدل علی ان لله فی کل واقعة حکم. دیگر وقت تمام شد. من هم خیلی حال ندارم باشد برای فردا. لکن عمده مطلب مرحوم آقا ضیاء در اینجا روشن شد به شرح من. فردا برای احترام مرحوم استاد یک مقدار عبارات ایشان را می خوانیم و الا مطلب روشن است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين